

## ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی

مکزیک

### ششمین بیانیه از جنگ لاکندونا

این کلام بی تکلف ماست برای لمس قلوب مردمانی که مانند خود مان فروتن و ساده اند، ولی در همان حال منزلتی انسانی دارند و شورشگرند. این کلام بی تکلف ماست برای آن که شرح دهیم که مسیرمان چه بوده و امروز در کجا قرار داریم. برای توضیح دادن آن که چگونه جهان و کشورمان را می بینیم. برای آن که بگوئیم چه می خواهیم انجام دهیم، و نحوه به عمل در آوردن آن چیست. و برای آن که از دیگران دعوت کنیم تا برای هدف بسیار بزرگی که مکزیکی نام دارد، و هدف بزرگتری که جهان نام دارد، با ما گام بردارند. این کلام بی تکلف ماست برای آنکه به همه دل‌هائی که درستکارند و نجیب بگوئیم، برای مکزیکی و جهان چه می خواهیم. این کلام بی تکلف ماست، زیرا معتقدیم باید همه افرادی را که مانند خودمان هستند، همه جا، هر جا باشند و مبارزه کنند، فربخوانیم و به آن‌ها بپیوندیم.

#### ۱- در باره آن چه هستیم.

ما ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی هستیم، اگرچه ما را «نئو زاپاتیست» نیز می نامند. باری، ما زاپاتیست‌های EZLN در ژانویه ۱۹۹۴ مسلحانه قیام کردیم، زیرا دیدیم که دیگر این همه شرارت قدرتمندان کافی ست، دیدیم برخورد آن‌ها با ما جز این نیست که ما را تحقیر کنند، بدزدند، به زندان بیفکنند و بکشند، و هیچ کس نه به آن اعتراض می کند و نه علیه آن کاری می کند. به همین دلیل گفتیم «دیگر بس است!»، یعنی دیگر اجازه نمی دهیم که کوچک مان کرده و بدتر از حیوان با ما رفتار کنند. آنگاه همچنین گفتیم که دموکراسی می خواهیم، آزادی و عدالت برای همه شهروندان مکزیکی، هر چند بیشتر روی خلق‌های بومی متمرکز شدیم. زیرا اگر چه ما افراد EZLN تقریباً همه بومی چیاپاس هستیم، اما فقط برای منافع خودمان و یا بومیان چیاپاس، و یا فقط برای خلق‌های بومی مکزیکی مبارزه نمی کنیم، بلکه می خواهیم همگام با همه آن‌هائی که مانند خودمان مردمی فقیر و ساده اند، و بسیار نیازمند، مبارزه کنیم، همراه با کسانی که از استثمار رنج بسیار می برند و پولدارها و دولت‌های بد در مکزیکی و در جهان آن‌ها را غارت می کنند.

تاریخچه ما از این قرار است که ما از استثمار شدن توسط قدرتمندان خسته شدیم و لذا متشکل شدیم تا از خودمان دفاع کرده برای عدالت مبارزه کنیم. ابتدا تعدادمان کم بود، به زور به تعداد انگشتان دست می رسید. به علاوه از سوئی به سوی دیگر می رفتیم، با افراد دیگری مثل خودمان حرف می زدیم و به آن‌ها گوش می سپردیم. سال‌ها کارمان همین بود، مخفیانه کار می کردیم، یعنی بدون براه انداختن سر و صدا. به عبارت دیگر نیرویمان را در سکوت انباشتیم. ده سال این طوری کار کردیم، بعد رشد کردیم و دیگر تعدادمان به هزاران نفر رسید. بعد خودمان را در سیاست و استفاده از سلاح به

خوبی آماده کردیم، و ناگهان وقتی پولدارها سال نو را جشن می گرفتند، روی شهرهایشان ریختیم، و به سادگی آن ها را اشغال کردیم. به آن ها فهمانیدیم که ما را باید به حساب بیاورند. پس، ثروتمندان از جانشان ترسیدند و ارتش بزرگ شان را بر سرمان ریختند تا ما را از میان بردارند. همان کاری را کردند که همیشه وقتی استثمارشدگان شورش کنند، با آن ها می کنند، که آدم می فرستند تا نابودشان کند. اما نتوانستند نابودمان کنند، زیرا قبل از شروع جنگ به خوبی آموزش دیده و در کوهستان های مان نیرومند شده بودیم. همان جا ارتش در جستجوی ما بود و روی سرمان بمب میریخت. داشتند نقشه می کشیدند که همه بومیان را یکباره بکشند، چون بین زاپاتیست ها و دیگر بومیان فرقی نمی گذاشتند. ما می گریختیم و نبرد می کردیم، همان طور که اجدادمان می رزمیدند. بدون آن که سر خم کنیم، بدون آن که تسلیم شویم، و بدون آن که شکست بخوریم.

بعد مردم در شهرها به خیابان می ریزند، و فریادشان برای قطع جنگ بلند می شود. پس ما جنگ مان را قطع می کنیم، و به این برادران و خواهران در شهرها گوش می دهیم، آن ها از ما می خواهند که راهی بیابیم، یعنی با دولت بد، قرار بگذاریم که بدون قتل و کشتار مشکلات حل شود. ما مردم را به حساب آوردیم، زیرا این مردم همان هائی هستند که ما آن ها را «خلق» می نامیم، یعنی خلق مکزیک. بدین ترتیب آتش را به کنار نهادیم و کلام را به میان آوردیم.

حاصل آن که دولت ها گفتند رفتاری مناسب خواهند داشت و مذاکره خواهند کرد و به قراردادهائی خواهند رسید و به وعده شان عمل خواهند کرد. گفتیم باشد، ولی در عین حال گفتیم خوب است با این مردمی که برای قطع جنگ به خیابان ها ریختند نیز آشنا شویم. پس در عین حالی که با دولت های بد مذاکره می کردیم، با همین اشخاص نیز حرف زدیم و دیدیم که اکثریت شان مردمی فقیر و ساده اند، مثل خود ما. و هر دو طرف، یعنی آن ها و ما، به خوبی می فهمیم که به چه منظوری مبارزه می کنیم. این مردم را «جامعه مدنی» نامیدیم. زیرا اکثریت آن ها به احزاب سیاسی ربطی نداشتند، بلکه افرادی بودند معمولی، مثل خود ما، مردمی فقیر و ساده.

اما نتیجه این شد که دولتهای بد نمی خواستند به قرار و مدار درستی برسند، بلکه ادعای مذاکره و قراردادهای حيله و نیرنگی بیش نبود. داشتند برای حمله به منظور ریشه کن کردن ما آماده می شدند. چندین بار به ما حمله کردند، اما بر ما چیره نگشتند، زیرا به خوبی مقاومت کردیم و انسان های بیشماری در سراسر جهان به یاری ما بسیج شدند. پس دولتهای بد اندیشیدند که افراد بسیاری متوجه اند که بر سر EZLN چه می آید، آنوقت وانمود کردند که انگار هیچ خبری نیست و در همان حال ما را محاصره کردند و انتظار داشتند که چون کوهستان های ما به خودی خود دورافتاده اند، مردم به خاطر دوری از سرزمین زاپاتیست ها ما را از یاد ببرند. هر چند گاه دولتهای بد می کوشیدند فریب مان بدهند و یا به ما حمله کنند، مانند فوریه ۱۹۹۵ که تعداد کثیری نظامی سرمان ریختند، اما شکست نخوردیم. زیرا همان طور که گاه کسانی بما گویند، ما تنها نبودیم و انسان های بسیاری به ما یاری رساندند و به خوبی مقاومت کردیم.

خوب، دیگر دولتهای بد مجبور بوند با EZLN قرارداد ببندند، این قراردادها را «قراردادهای سن آندرس» نامیدیم، زیرا نام بخشداری ای که در آن این قراردادها امضاء شد «سن آندرس» است. در این مذاکرات تنها ما نبودیم که با دولتهای بد حرف می زدیم، بلکه افراد و سازمان های زیادی که برای

خلق های بومی مکزیک مبارزه می کردند، یا می کنند، شرکت داشتند. همه کلامشان را بزبان می آوردند و همه با هم قرار می گذاشتیم که با دولتهای بد چگونه حرف بزنیم. مذاکرات این گونه بود، فقط زاپاتیست ها در یک طرف و دولت در طرف دیگر نبود، بلکه زاپاتیست ها همراه بودند با خلق های بومی مکزیک و حامیانشان. پس در این قراردادها دولت های بد گفتند که حقوق خلق های بومی مکزیک را به رسمیت خواهند شناخت و به فرهنگ آن ها احترام خواهند گذاشت و به آن در قانون اساسی رسمیت خواهند بخشید. ولی به محض آن که امضاء زدند، دولت بد طوری رفتار کرد که انگار فراموش کرده است و سال ها بدون به اجرا درآوردن این قراردادها سپری شد. برعکس، دولت به بومیان حمله کرد تا آن ها را وادار کند که از مبارزه عقب بکشند، مثل ۲۲ دسامبر ۱۹۹۷، روزی که زدیو دستور قتل ۴۵ مرد و زن و بزرگسال و کودک را در روستائی در چیپاس به نام اکته آل صادر کرد. این جنایت بزرگ به این سادگی از خاطر زوده نمی شود و نمونه ای است از این که چگونه دولت های بد در حمله و قتل کسانی که علیه بیعدالتی می شورند، تردیدی به خود راه نمی دهند. و در حالی که تمام این اتفاقات رخ می داد، ما زاپاتیست ها در عین مقاومت در کوهستان های جنوب شرقی مکزیک، هر چه در توان داشتیم برای اجرای این توافق ها به کار بردیم.

این زمانی ست که گفت و گو با دیگر خلق های بومی مکزیک و سازمان هایشان را آغاز کرده بودیم و با آن ها قرار گذاشتیم که با هم برای هدف واحدی مبارزه کنیم، یعنی برای رسمیت شناخته شدن حقوق و فرهنگ بومیان. خوب، افراد بسیاری از سراسر جهان به ما یاری رساندند، افراد بسیار محترمی که کلامشان بزرگ است، زیرا آن ها روشنفکران، هنرمندان و دانشمندان مکزیک و سراسر جهان اند. همایش های بین المللی نیز برگزار کردیم، یعنی به گفتگو نشستیم با افرادی از آمریکا، آسیا، اروپا، آفریقا و اقیانوسیه. مبارزه و اشکال کار آن ها را شناختیم، و آن را همایش «انترگالکتیک» Intergalactico نامیدیم، فقط برای آن که مزاحی هم کرده باشیم و چون از دیگر کرات نیز دعوت کرده بودیم، اما به نظر می رسد که نیامدند، و شاید آمدند ولی خود را به ما روشن نشناساندند.

به هر حال دولت های بد، به قولشان عمل نکردند. بنا بر این ما طرحی ریختیم تا با تعداد بسیار زیادی از مکزیکی ها که به ما یاری می رسانند، حرف بزنیم تا از ما حمایت کنند. بر همین اساس اول در سال ۱۹۹۷ یک راهپیمائی به سوی شهر مکزیک داشتیم که به «راهپیمائی ۱۱۱ نفر» معروف شد. زیرا از سوی هر روستای زاپاتیستی یک رفیق دختر یا پسر به شهر مکزیک رفت. ولی دولت برایش اهمیتی قائل نشد. بعد در سال ۱۹۹۹ در سراسر کشور یک همه پرسی برپا کردیم، آن جا معلوم شد که اکثریت مردم با مطالبات خلق های بومی هم عقیده اند، اما دولت های بد آن را هم به حساب نیاوردند. دست آخر در سال ۲۰۰۱ دست به راه پیمائی معروف به «راهپیمائی برای شأن انسانی بومیان» زدیم که از حمایت میلیون ها مکزیکی و غیر مکزیکی برخوردار شد و تا مجلس نمایندگان و سناتورها، یعنی تا کنگره، پیش رفت. خواست این راهپیمائی به رسمیت شناخته شدن حقوق و فرهنگ بومیان مکزیک بود.

اما حاصل این بود که نه! که سیاستمداران احزاب PRI و PAN و PRD با هم قرار و مدار گذاشتند و به همین سادگی از به رسمیت شناختن حقوق و فرهنگ بومیان سرباز زدند. این ماجرا در آوریل ۲۰۰۱ اتفاق افتاد، و بدین شکل سیاستمداران به روشنی نشان دادند که حفظ ظاهر سرشان نمی شود و بی شرم هائی هستند که به عنوان حکومتگرانی بد، فقط به درآمد شخصی خودشان می اندیشند. این موضوع را نباید از یاد برد. در آینده خواهید دید بگویند که حقوق و فرهنگ بومیان را به رسمیت خواهند شناخت. ولی این هم دروغی بیش نخواهد بود و فقط برای آن می گویند که به آن ها رأی بدهیم،

اما آن‌ها فرصت خودشان را داشتند و عمل نکردند.

بدین ترتیب، به روشنی دیدیم که گفت و گو و مذاکره با دولت‌های بد مکزیکی، بیهوده است. یعنی معنی ندارد که با سیاستمداران حرف بزنیم، چون نه قلب پاکی دارند و نه کلامی صادق، بلکه دغل و فریبکارند و به وعده‌هایشان عمل نمی‌کنند. یعنی آن روزی که سیاستمداران PRI، PAN و PRD قانونی را به تصویب رساندند که به هیچ دردی نمی‌خورد، به یکباره مذاکرات را بر هم زدند و به وضوح گفتند که آن چه امضاء می‌کنند و قرار می‌گذارند، برایشان اهمیتی ندارد، چون قول سرشان نمی‌شود. پس از آن دیگر با قوای فدرال هیچ رابطه‌ای برقرار نکردیم، زیرا برداشت ما این بود که به خاطر همین این احزاب سیاسی، گفت و گو و مذاکرات به شکست انجامید. دیدیم برایشان نه خون مهم است، نه مرگ، نه رنج و عذاب، نه تظاهرات، نه نظرخواهی، نه سعی و کوشش، نه اظهار نظرها در سطح ملی و بین‌المللی، نه تماس‌ها، نه قراردادهای، نه امضاء و قول و قرار. بدین ترتیب سیاستمداران نه تنها مجدداً راه را بر خلق‌های بومی بستند؛ بلکه همچنین ضربه‌ای کاری بر راه حل مسالمت‌آمیز جنگ وارد کردند که با گفت و گو و مذاکره حاصل شده بود. همچنین دیگر نمی‌توان باور کرد که به هیچ قراردادی که با کسی ببندد، عمل کند. این موضوع را ببینید تا آن‌چه را که به ما رفت دریابید.

ما همه این اتفاقات را دیدیم و در قلب خود اندیشیدیم چه کار کنیم. اولین چیزی که دیدیم این بود که قلب ما مانند سابق، مانند زمانی که نبردمان را شروع کردیم، نیست، بلکه بزرگتر است، زیرا قلوب انسان‌های خوب زیادی را لمس کرده‌ایم. همچنین دیدیم که قلب مان انگار مجروح‌تر و زخمی‌تر است. و این زخم به دلیل این که فریب دولت‌های بد را خورده‌ایم نیست، بلکه وقتی قلوب دیگران را لمس می‌کنیم، در همان حال دردهایشان را لمس می‌کنیم، یا یعنی انگار خودمان را در آینه می‌بینیم.

## ۲- در باره وضعیت کنونی مان

پس ما به عنوان زاپاتیست فکر نمی‌کردیم که دست کشیدن از مذاکره با دولت کافی است، بلکه لازم بود مبارزه را به رغم وجود سیاستمداران انگل و تن پرورده ادامه دهیم. آن‌گاه EZLN مصمم شد تا قراردادهای سن آندرس را در زمینه حقوق و فرهنگ بومیان، فقط از جانب خودش (یعنی «یکطرفه») چون فقط از یک طرف انجام می‌پذیرد) به اجرا در آورد. طی چهار سال، از اواسط ۲۰۰۱ تا اواسط ۲۰۰۵ خودمان را وقف این کار کردیم، و کارهای دیگری که برایتان شرح خواهیم داد.

حُب، بنا بر این شروع کردیم روی بخشداری‌های خود مختار شورشی نیرو بگذاریم. بخشداری خودمختار شیوه سازماندهی دهکده‌های بومیان برای اداره شدن و اداره کردن است، و برای نیرومندتر کردن دهکده‌ها. این شیوه حکومت کردن من درآوردی نیست، بلکه محصول قرن‌ها مقاومت بومیان و تجربه خود جنبش زاپاتیستی و شکل خودگردانی روستاهاست. یعنی به این معنی نیست که شخصی از خارج برای حکومت کردن بیاید، بلکه خود روستاها با هم تصمیم‌گیری می‌کنند که چه کسی و چگونه حکومت کند. و اگر فرمانبر نباشد، او را خلع می‌کنند. یعنی اگر آن کسی که فرمان می‌راند، فرمانبر توده‌ها نباشد، دک‌اش می‌کنند، اختیاراتش را می‌گیرند و به کس دیگری می‌دهند.

بعد دیدیم که بخش‌داری های خودمختار همسطح نیستند، بلکه بعضی ها پیشرفته تر بودند و از سوی جامعه مدنی کمک بیشتری دریافت می کردند، و برخی دیگر منزوی شده بودند. یعنی نیاز بود برای یکدست کردن آن ها بیشتر سازماندهی شود. و دیدیم که بخش سیاسی - نظامی در تصمیم گیری های مسئولین دمکراتیک، یا آن طور که می گویند «غیر نظامی» [مدنی] دخالت می کرد. مشکل این جاست که بخش سیاسی - نظامی EZLN دمکراتیک نیست، چون ارتش است، و شاهد بودیم که این موضوع که نظامیان بالا باشند و بخش دمکراتیک پائین درست نیست، زیرا نباید به شیوه ای نظامی در مورد امری غیر نظامی تصمیم گیری شود، بلکه باید برعکس باشد: بخش سیاسی دمکراتیک باید از بالا دستور بدهد و نظامی در پائین اطاعت کند. و شاید بهتر این است که پائین هیچ چیز نباشد، نظامی نباشد، و همه چیز برابر باشد، و به همین دلیل زاپاتیست ها سرباز هستند برای آن که هیچ سربازی نباشد. خوب، پس در برابر این مشکل، بخش سیاسی - نظامی را از اشکال خود مختار و دمکراتیک سازماندهی روستاهای زاپاتیست جدا کردیم. بدین ترتیب کارهایی که در گذشته EZLN انجام می داد و تصمیماتی را که می گرفت، کم کم به مسئولینی که به شکلی دمکراتیک در روستاها برگزیده شده بودند، واگذار شد. طبیعی است که چنین امری در حرف ساده، ولی در عمل بسیار دشوار است، زیرا سال ها این وضعیت طول کشیده بود، اول در دوره تدارک جنگ و سپس در جریان جنگ. بدین ترتیب به امر سیاسی - نظامی عادت کرده بودیم. ولی هر طور که بود به انجامش رساندیم، چون شیوه ماست که به هر چه می گوئیم، عمل کنیم. زیرا در غیر این صورت چرا چیزی بگوئیم که بعد به آن عمل نمی کنیم.

این طور بود که در اوت ۲۰۰۳ شوراهاى دولت خوب زاده شدند و همراه با آن ها خودآموزی و تمرین «فرماندهی در عین فرمانبری».

از آن زمان تا اواسط ۲۰۰۵ رهبری EZLN دیگر در مورد موضوعات مدنی هیچ دستوری صادر نکرد. اما با مسئولینی که به شیوه ای دمکراتیک از سوی روستاها انتخاب شده بودند همراهی کرد و به آن ها یاری رساند. به علاوه نظارت داشت که در مورد کمک های رسیده و شکل استفاده از آن ها، به روستاها، جامعه مدنی ملی و بین المللی گزارش درستی ارائه شود. در حال حاضر داریم کار نظارت بر دولت خوب را به پایه های کمک رسانی زاپاتیستی واگذار می کنیم. با مسؤلیت های فصلی و نوبتی به صورتی که همه این کار را یاد بگیرند و در آن نقش داشته باشند. چرا که معتقدیم خلقی که بر حکومتگرانش نظارت نداشته باشد، محکوم به بردگی است، و ما برای آزاد بودن پیکار می کنیم، نه برای آن که هر شش سال فرمانروا عوض کنیم.

طی این چهار سال EZLN همچنين پشتیبانی و تماس هائی را که طی سال های جنگ و مقاومت از سراسر مکزیک و جهان کسب کرده بود به شوراهاى دولت خوب و بخش‌داری های خود مختار تحویل داد. به علاوه در این مدت EZLN آن کمک های اقتصادی و سیاسی ای را بنا ساخت که به روستاهای زاپاتیست امکان می دهند با مشکلات کمتری در ساختمان خود مختاری، و در بهسازی شرایط شان پیشرفت حاصل کنند. این کمک ها چشمگیر نیست، اما از آن چه قبل از قیام در ژانویه ۱۹۹۴ بود، خیلی بیشتر است. اگر شما یکی از آن تحقیقاتی که دولت ها انجام می دهند را بنگرید، خواهید دید تنها روستاهای بومی ای که شرایط زندگی شان در بهداشت، آموزش، تغذیه و مسکن بهتر شده، روستاهای واقع در مناطق زاپاتیستی، یعنی روستاهای به قول ما زاپاتیستی اند. این همه تنها با

رشد روستاهای زاپاتیستی، و کمک های شایانی امکانپذیر شد که ما از سوی افرادی خوب و بلند همت و سازمان هایشان از سراسر جهان که ما ایشان را «جامعه مدنی» می نامیم، دریافت کردیم. گوئی همه این افراد، در عمل و نه با حرفی، شعار «دنیاوی دیگری ممکن است» را به واقعیت بدل کردند.

پس روستاها رشد خوبی داشتند. در حال حاضر تعداد رفقای مرد و زنی که دارند حکومت کردن می آموزند بیشتر است. و با آن که کم کم، زنان بیشتری به این قبیل کارها می پردازند، با وجود این میزان احترام به زنان، و شرکت ایشان در کارهای مبارزاتی هنوز کم است. با شوراهای دولت خوب، هماهنگی بین بخشداری های خود مختار، حل مشکلات با سازمان های دیگر و ارگان های رسمی دولتی بهتر انجام می پذیرد. در همان حال پروژه هائی که در روستاها انجام می گیرد بسیار بهتر شده. و تقسیم پروژه ها و کمک های جامعه مدنی از سراسر جهان در روستاها به صورتی یک دست تر در آمده: وضع بهداشت و آموزش بهتر شده، با آن که هنوز خیلی مانده تا به حدی برسد که باید باشد. در مورد مسکن و تغذیه نیز وضع بر همین منوال است. در برخی مناطق وضع زمین هم بهتر شده، چون اراضی پس گرفته شده را بین دهقانان تقسیم کرده اند، ولی همچنان مناطقی وجود دارد که اراضی کشاورزی به حد کافی ندارند. کمک های جامعه مدنی در سطح ملی و بین المللی بهتر شده، چون قبلاً هرکس به حساب خودش هر جا که میلش می کشید می رفت و حالا شوراهای دولت خوب آن ها را به آن جا که بیشتر نیاز هست جهت می دهند. و به همین دلیل همه جا تعداد بیشتری از رفقای مرد و زن دارند یاد می گیرند با افرادی از نقاط دیگر مکزیک و جهان ارتباط برقرار کنند. دارند یاد می گیرند احترام بگذارند و احترام بخواهند، دارند یاد می گیرند که جهان های زیادی وجود دارد و این که هر کدام مکان، زمان، و شیوه ی خودش را دارد، و به همین دلیل باید متقابلاً به یکدیگر احترام گذاشت.

ما زاپاتیست های EZLN خودمان را وقف نیروی اصلی مان کردیم، یعنی توده هائی که به ما یاری می رسانند. بدین ترتیب وضع بهتر شد، یعنی کسی نیست که بگوید که سازمان و مبارزه زاپاتیستی بیهوده بود، بلکه اگر ما را هم کاملاً نابود کنند، پیکارمان بدر خورده است.

نه تنها روستاهای زاپاتیست رشد کردند، بلکه EZLN نیز رشد کرد. زیرا طی این دوران نسل های جدیدی سازمان مان را اصلاح کردند. به عبارت دیگر نیروی جدیدی بدان بخشیدند. فرماندهان مرد و زن، کسانی که در آغاز قیام ۱۹۹۴ به سن بلوغ نرسیده بودند، امروزه از دانشی برخوردارند که طی جنگ و ۱۲ سال گفت و گو با هزاران نفر مرد و زن از سراسر جهان اندوختند. اعضای [CCRI کمیته مخفی انقلابی بومیان]، رهبری سیاسی - سازمانی زاپاتیستی، حالا به افراد جدیدی که وارد مبارزه مان می شوند و به آن ها که مأموریت رهبری به عهده می گیرند، پند و اندرز داده، ایشان را راهنمائی می کنند. دیگر مدتی ست که «کمیته» ها (همان طور که ما خطابشان می کنیم) نسل جدیدی از فرماندهان مرد و زن را آماده کرده اند. این افراد پس از یک دوره آموزش و امتحان، شروع می کنند با وظایف مدیریت و سازماندهی آشنا شده از عهده اش بر آیند. همین طور شورشگران مرد و زن ما، میلیشیا ها، مسؤلین محلی و منطقه ای و پایه های کمک رسانی مان که در آغاز قیام جوان بودند، حالا دیگر مردان و زنانی با تجربه، سربازان کارکشته، و رهبران طبیعی واحد ها و روستاهای خود هستند. و کسانی که در سال ۱۹۹۴ کودک بودند، حالا جوانانی هستند که در مقاومت رشد کرده اند، و در شورشگری شایانی که توسط بزرگسالانشان برانگیخته شده، آموزش دیده اند. این جوانان دارای آموزشی سیاسی، تکنیکی و فرهنگی هستند که خود ما، یعنی افرادی که جنبش زاپاتیستی را آغاز

کرده ایم، نداشتیم. این جوانان حالا، بیش از پیش، هم نیروهایمان و هم پست های رهبری مان را در تشکیلات تغذیه می کنند. و خُب، ما همه شاهد فریب های سیاستمداران مکزیکی، و تخریب های ناشی از آن ها در میهن مان بوده ایم. ما شاهد بزرگترین بیعدالتی ها و قتل و غارت هائی بوده ایم که نئولیبرالیسم در جهان براه انداخته است. اما در این مورد بعد خواهیم گفت.

بدین ترتیب EZLN در مقابل ۱۲ سال جنگ، حملات نظامی، سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی، محاصره، تهدید و تعقیب مقاومت کرد. آن ها بر ما چیره نشدند، خودمان را نفروختیم و پیشرفت داشتیم. تعداد بیشتری از رفقا از مناطق گوناگون به مبارزه پیوستند، بنا بر این به جای آن که پس از این همه سال ضعیف تر شویم، قوی تر شده ایم. طبیعی ست مشکلاتی وجود دارد که با بیشتر جدا کردن امر سیاسی - نظامی از امر مدنی - دمکراتیک می توان آن ها را حل کرد. اما چیزهائی هم وجود دارد، آن هم از مهمترین چیزها، مثل مطالباتی که برایشان پیکار می کنیم، که آن طور که باید و شاید به آن ها دست نیافته ایم.

بر اساس نگرش ما، و آن چه در قلب مان می بینیم، به نقطه ای رسیده ایم که نمی توانیم از آن بیشتر برویم، و به علاوه، اگر همین طور که هستیم بمانیم و برای پیشروی کاری نکنیم، ممکن است هر چه داریم از دست بدهیم. به عبارت دیگر وقت آن رسیده که یک بار دیگر ریسک کنیم و گام خطرناکی برداریم، که در عین حال ارزشش را دارد. زیرا شاید متحد با اقشار اجتماعی دیگر که همان کمبودهای ما را دارند، ممکن باشد آن چه را که نیازمندیم و حق مان است بدست آوریم. در نبرد بومیان گامی نوین به پیش تنها در صورتی امکان پذیر است که بومی با کارگر، دهقان، دانشجو، معلم، کارمند و... به عبارت دیگر کارگران شهر و روستا، متحد شود.

(ادامه دارد...)

از کوهستان های جنوب شرقی مکزیک  
کمیتهء مخفی انقلابی بومیان - فرماندهی کل ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی  
مکزیک، در ششمین ماه سال ۲۰۰۵

Sexta Declaración de la Selva Lacandona , I  
en idioma Farsi (Persa) por Andeesheh va Peykar Publications